

بررسی عنصرِ عاطفه در غزلهای هوشنگِ ابتهاج (سایه)

* محسن عین‌آبادی

** یعقوب فولادی

چکیده

شعر از عوامل سازنده‌ای برخوردار است که یکی از آنها، عاطفه و احساسِ شاعر است. هر چند در دوره‌ای از تاریخ ادبیاتِ فارسی، اگر نوشته‌ای در اوج عاطفه و احساس، ولی خالی از وزنِ عروضی بود، شعر شمرده نمی‌شد، ولی در دوره‌ی معاصر، در وجه تمایز شعر از نثر، عاطفه و احساس بر وزنِ عروضی مقدم شمرده می‌شود. هوشنگ ابتهاج متخلص به سایه از شاعران توانا در زمینه‌ی غزل و شعرِ معاصر است. غزلهای وی، سرشار از عاطفه‌ای صمیمی است که اصلی‌ترین عاملِ زیبایی و جذابیتِ غزلهای وی محسوب می‌شود. غزلهای سایه از نمونه‌های بارز شعرِ رمانتیک می‌باشد. در این پژوهش به بررسی جنبه‌های عاطفه و اقسام آن در غزلهای سایه پرداخته شده است. می‌توان گفت سایه بیشتر با به کارگرفتن من اجتماعی و من انسانی است که اندیشه‌ی خود را بروز می‌دهد.

واژه های کلیدی: عاطفه و احساس، رمانتیک، غزلِ معاصر، ابتهاج (سایه)

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

*دانشجوی کارشناسی ارشدِ زبان و ادبیاتِ فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان. k.noor19@yahoo.com

**دانشجوی کارشناسی ارشدِ زبان و ادبیاتِ فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان.

عاطفه از عناصر معنوی شعری است که مربوط به احساسات و حالت روانی شاعر می‌شود و در تعریف آن می‌توان گفت: عاطفه یا احساس، زمینه درونی و معنوی شاعر است؛ یعنی چگونگی برخورد شاعر با حوادث و اتفاقاتی که در اطرافش رخ می‌دهد که انعکاسی از ((من)) شخصی اوست. پور نامداریان در این باره می‌نویسد: «عاطفه حالت اندوه و شادی و یأس و امید و... حیرت و اعجابی است که حوادث عینی را ذهنی در ذهن شاعر ایجاد می‌کند و وی می‌کوشد که این حالت تأثر ناشی از رویدادها را آنچنان که برای خودش تجربه شده است به دیگران منتقل کند» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۴). استاد شفیعی کدکنی در یک تعبیر دیگر چنین می‌نگارد: «منظور از عاطفه، اندوه یا حالت حماسی یا اعجابی است که شاعر از رویدادها حادثه ای در خویش احساس می‌کند و از خواننده یا شنونده می‌خواهد که با وی در این احساس شرکت داشته باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۴).

هر دو تعریف به یک چیز اشاره دارد. اینکه عاطفه آن حالت احساسی است که از وقایع بیرونی یا ذهنی به انسان دست می‌دهد و واکنش انسان در برابر رخدادهای عینی، حالت عاطفی انسان است، گریستن، خندیدن، اندوه، شادی، تأثر، امید، یأس و... مصادیق عاطفه‌اند که در وجود آدمی بصورت ملموس دیده می‌شود. با توجه به مصداق‌های عاطفه در موارد ذکر شده است که زرقانی عاطفه شعر را اینگونه تعریف می‌کند: «عاطفه شعری، عبارت است از نسبت احساسی که در یک لحظه خاص میان "شاعر با یک پدیده دیگر" برقرار می‌گردد» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۲۸).

انسان بنابر سرشتی که دارد، دوست دارد دیگران در عواطف او شریک باشند و او نیز البته چنین هم‌نواایی‌ای با هم‌نوعان خویش حس می‌کند. هنر، وسیله‌ی این هم‌نواایی است و پلی که بین عواطف هنرمند و مخاطب ساخته می‌شود. شعر نیز تأثیر عاطفی خویش را مرهون این خاصیت انسان‌هاست. شعر، حاصل عاطفه است چرا که عکس العمل انسان در برابر رخدادهای عینی یا ذهنی باعث خلق شعر می‌شود پس خلق شعر نتیجه عملکرد عاطفی انسان است. میزان تأثیرگذاری شعر نیز مربوط به سطح عاطفی آن می‌شود. هرچه سطح عاطفی در شعر بالا برود به همان پیمانانه میزان تأثیرگذاری آن بالاتر می‌رود به عنوان نمونه شاعر در غزل "بانی کسایی" به خوبی این عنصر را به کار می‌گیرد:

دلم گرفته خدا را تو دلگشایی کن من آمدم به امیدت تو هم خدایی کن
به بوی دلکش زلفت که این گره بگشای دل گرفته ما بین و دلگشایی کن

(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۱/۸۲)

که ماهیت و حقیقت این غزل برانگیخته‌ی عاطفه شعر در ارتباط با شاعر می‌باشد و عامل انگیزنده‌ی عاطفه در ارتباط با معنا را در سطح عاطفی تر آشکار می‌کند. «در تمام نظریه‌هایی که درباره ماهیت و حقیقت شعر ابراز شده است به این موضوع که شعر انگیزنده‌ی عاطفه، در ارتباط با شاعر و انگیزنده‌ی عاطفه در ارتباط با

مخاطب است، اذعان شده است. هر عاطفه‌ای با انگیزش معنا و پیامی همراه است، چنان که هر معنی و پیامی نیز می‌تواند انگیزه‌ی عاطفی‌ای باشد» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۷۹) نگارنده سعی دارد تا در بررسی سطح عاطفی شعر موازین زیر را مشخص کند.

الف: اینکه شاعر با چه موضوعاتی و یا پدیده‌هایی ارتباط عاطفی برخوردار کرده است. موضوعات مورد نظر شاعر فردی می‌باشد یا اجتماعی و یا نوعی

ب: عمقی یا سطحی بودن رابطه عاطفی شاعر با پدیده هاست؛ زیرا هرچه شاعر ارتباط عاطفی عمیق تری با موضوع شعرش برقرار کرده باشد. ارزش هنری آن برخوردار عاطفی بیشتر است. و به قول سعدی «سخن کز دل برآید، لاجرم بر دل نشیند» (سعدی، ۱۳۷۳: ۵۰۴) دقیقاً بیان کننده همین مساله می‌باشد.

ج: میزان تأثیرگذاری عاطفه‌ی شعر شاعر بر مخاطب.

شفیعی کدکنی در تعریف عاطفه این «من» را به سه نوع تقسیم می‌کند.

۱- «من» فردی و شخصی :

مثل شعر بسیاری از گویندگان درباری یا شعرهای رمانتیک عاشقانه در دوره معاصر

۲- «من» اجتماعی :

نحوه برخورد احساس و عاطفه شاعر با مسائل و اتفاقات پیرامونش صرفاً شخصی نیست بلکه خود را نماینده گروهی از هم سرنوشتان در یک برش زمانی و مکانی خاص می‌داند.

۳- «من» بشری و انسانی:

عواطف و احساس شاعر نسبت به اتفاقات فراتر از مرز زمان و مکان است و به مشکلات و مسائل کل حیات انسانی می‌پردازد.

بدین روش می‌توان عنصر عاطفه را در غزل ابتهاج مورد بررسی قرار داد و دایره وسعت حوزه عاطفی او را

تحلیل کرد چرا که عاطفه مهمترین عنصر شعر است و دیگر عناصر باید در خدمت آن قرار گیرند، عاطفه است که زندگی و حیات انسانی را در اشکال مختلف ترسیم می‌کند و شعری که از عاطفه خالی باشد فاقد حیات و پویندگی است و شعری مرده به حساب می‌آید هر چند از دیگر عناصر به کمال بهره مند باشد، پس هیچ عنصری نمی‌تواند جای عاطفه و احساس را پر کند و خواننده را با خود همراه سازد. در شعر ابتهاج نیز عاطفه نقش مهمی بازی می‌کند و موفق ترین غزل های ابتهاج غزل هایی است که این عنصر به بهترین شکل در آن دیده می شود. و در همین زمینه جواد مجابی می گوید: «... در شعر سایه نیز گاهی این شعریت را می بینیم و شعر سایه از این موهبت «ارتباط عاطفی انسانی» بهره دارد.» (مجابی، بی تا: ۴۹۳).

بررسی انواع من در غزلهای ابتهاج

الف) من شخصی:

تعدادی از غزل‌های ابتهاج که در سایه من شخصی او پدید آمده اند به موضوعاتی از این قبیل پرداخته اند:
رثای عزیزان، گله‌های عاشقانه، عشق، وصال، هجران، و بیان حوادث ناگواری که بر حیات شخصی او سایه افکنده است و اندوه برخاسته از آن به دنبال شعر او راه یافته است. اکنون به بیان نمونه‌هایی از این موضوعات در غزل‌های او می‌پردازیم.

۱- عشق، وصال، هجران و گله‌های عاشقانه

به عنوان مثال در غزل «نیاز» با مطلع:

موج رقص انگیز پیراهن لغزد بر تنش جان به رقص آید مرا از لغزش پیراهنش

(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۱/۲)

یا غزل «پیام پرستو» با مطلع:

بیا که بار دگر گل به بار می آید بیار باده که بوی بهار می آید (همان : ۱/۱۷)

یا «ترانه» با مطلع:

تا تو با منی زمانه با من است بخت و کام جاودانه با من است (همان : ۱/۳۴)

یا غزل «لب خاموش» با مطلع:

امشب به قصه دل من گوش می کنی فردا مرا چو قصه فراموش می کنی (همان : ۱/۳۹)

یا غزل «نمود» با مطلع:

پیش رخ تو، ای صنم! کعبه سجده می کند در طلب تو آسمان جامه کیود می کند (همان : ۱/۵۹)

یا غزل «به پایداری آن عشق سربلند» که گواه صادقی بر زندگی شخصی شاعر است.

بود که بار دگر بشنوم صدای تو را؟ ببینم آن رخ زیبای دلگشای تو را؟ (همان : ۱/۷۹)

۲- رثای عزیزان:

غزل «رحیل» با مطلع:

فریاد کزین عمر جهان هر نفسی رفت دیدیم کزین جمع پراکنده کسی رفت (همان : ۱/۳)

فضای این غزل نمودار غمی است که جان شاعر را می‌آزارد این غزل با توجه به قراین معنایی و تاریخی احتمالاً رثای شاعر است در مرگ مادر که در سال ۱۳۲۶ ه.ش چشم از جهان فرو بسته است.

یا غزل «بعد از نیما» با مطلع:

با من بی کس تنها شده یارا تو بمان همه رفتند ازین خانه، خدا را تو بمان (همان : ۱/۴۰)

زمانی که این غزل را می‌خوانیم به خوبی در می‌یابیم که این شعر از عمیق ترین بخش وجود شاعر سرچشمه گرفته است و این شعر آن گونه عمیق و برآمده از اعماق جان شاعر است. که دست کم تارهای عاطفی وجودمان به لرزه می‌آید و همین موضوع سبب می‌شود که ارزش هنری این غزل از منظر برخورد عاطفی

شاعر بیشتر باشد. که سایه آن را در سال ۱۳۳۸ ه.ش در رثای نیمای یوشیح خطاب به دیگر دوست دیرینش شهریار سروده است.

۳- حوادث تلخ و غمهای که شاعر را متأثر ساخته است.

به عنوان نمونه غزل «گریه شبانه» با مطلع:

شب آمد و دل تنگم هوای خانه گرفت دوباره گریه بی طاقتم بهانه گرفت (همان : ۱/۴۲)

که تحت تأثیر حادثه تلخی که باعث صدمه به چشم پسر شاعر شده در سال ۱۳۴۰ ه.ش سروده شده است این غزل بسیار غم انگیز و زیبا است بخصوص بیت

نگاه کرد و دو چشم مرا نشانه گرفت

زهی پسند کماندار فتنه کز بن تیر

یا غزل «گنج گم شده» با مطلع:

مگر به کوی تو این ابرها ببارندم (همان : ۱/۹۷)

هوای روی تو دارم نمی گذارندم

یا غزل «سرای سروده» که شاعر از خستگی ها و ترسیدن ها سخن می گوید.

(ب) من اجتماعی

مقصود از من اجتماعی، عاطفه‌ای است که شاعر در برابر حوادث نه از دیدگاه خویش، بلکه از نظرگاه گروهی از هم سرنوشتان خود عکس العمل نشان می‌دهد هرچند آن موضوع یا حادثه هیچ آسیبی به خود شاعر نرسانده باشد این من اجتماعی در شعر ابتهاج به معنی کامل دیده می‌شود. ابتهاج با اینکه از یک خانواده نسبتاً مرفه بوده و همیشه از نظر امکانات در سطح بالایی زیسته است اما نتوانسته به عنوان یک شاعر عصر جدید (شاعر متعهد) نسبت به مسائل اجتماعی بی تفاوت باشد.

ابتهاج از آن هنگام که به دنیای شاعری پای می‌نهد، همواره مسائل اجتماعی یکی از مهمترین دغدغه‌های ذهنی او به شمار می‌رود. او نمی‌تواند نسبت به اتفاقات و حوادثی که در پیرامونش رخ می‌دهد بی تفاوت باشد و این حساسیت ذهنی را در نخستین نغمه‌ها نیز بروز می‌دهد. این توجه و دل مشغولی پس از آشنایی ابتهاج با نیما و جریان شعر نو در سروده‌هایش شکل ملموس تری به خود می‌گیرد و او را به عنوان شاعری متعهد و سیاسی مطرح می‌کند.

همچنین این علاقه در غزل او تأثیر می‌گذارد شاید خواننده معمولی نتواند به راحتی به این موضوع پی ببرد اما به واقع تعداد زیادی از غزل‌های ابتهاج تحت تأثیر من اجتماعی او پدید آمده‌اند و البته این پوشیدگی و پنهانی من اجتماعی خود در غزل‌هایش آن‌ها را از شعارزدگی و سیاسی بودن حفظ کرده و به عمر و ماندگاری آنها افزوده است. آنچه در پی می‌آید، ابیات برگزیده است از این غزل‌ها که گواه صادق این مدعاست:

غزل « در کوچه سار شب » با مطلع:

در این سرای بی کسی کسی به در نمی زند به دشت پر ملال ما پرنده پر نمی زند (همان: ۱/۳۸)
که در سال های خفقان و ناامیدی پس از کودتای ۱۳۳۲ سروده شده است.
« در ساختار اندیشه غزل سرایان این دوره، شب نماد بیرونی جامعه است و نیز نماد سیاهکاری و خفقان و اختناق حاکم بر فضای درونی جامعه » (مظفری ساوجی، ۱۳۸۳: ۱۲۰).
یا غزل « قدر مرد » با مطلع:

تا شرح آن دهم که غمت با دلم چه کرد
ماندم خموش و آه که فریاد داشت درد
(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۱/۴۳)

کجا گریزم از اینجا به پای بسته کجا
کجا به در برمت ای دل شکسته کجا
(همان: ۱/۵۶)

چه بی نشاط بهاری که بی رخ تو رسید!
به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید
(همان: ۱/۵۷)

بگذر شبی به خلوت همنشین درد

خون می رود نهفته از این زخم اندرون

یا غزل « در فتنه ی رستاخیز » با مطلع:

کنار امن کجا، کشتی شکسته کجا
زبام و در همه جا سنگ فتنه می بارد

یا غزل « بهار سوگوار » با مطلع:

نه لب گشایدم از گل، نه دل کشد به نبید
نشان داغ دل ماست لاله ای که شکفت

یا غزل « دوزخ روح » با مطلع:

من چه گویم که کسی را به سخن حاجت نیست
این شب آویختگان را چه ثمر مژده صبح
خفتگان را به سحر خوانی من حاجت نیست
مرده را عریده خواب شکن حاجت نیست
(همان: ۱/۶۰)

غزل « حصار » با مطلع:

ای عاشقان، ای عاشقان پیمانه ها پر خون کنید
و زخون دل چون لاله ها رخساره ها گلگون کنید
(همان: ۱/۶۳)

غزل « زندان شب یلدا » با مطلع:

چند این شب و خاموشی؟ وقت است که برخیزم
گر سوختم باید افروختنم باید
وین آتش خندان را با صبح برانگیزم
ای عشق بزن در من کز شعله نپرهیزم
(همان: ۱/۶۵)

یا در غزلیاتی از جمله « دلی در آتش»، « به نام شما»، « خون بها»، « در پرده خون»، « غزل گل افشان خون»، « غزل در اوج آرزو» و.....

ج) من انسانی:

در بین غزل‌های ابتهاج تعدادی نیز در سایه من انسانی او پدید آمده‌اند یعنی شاعر نه فقط از زبان خود بلکه از زبان کل بشریت نغمه‌ای ساز کرده است که هر خواننده‌ای با خواندن آن خود را در جایگاه شاعر مشاهده می‌کند و آن موضوع را نه فقط مرتبط با شاعر بلکه مربوط به خود نیز می‌داند از نمونه‌های موفق این نوع غزل، می‌توان به این غزل‌ها اشاره کرد.

غزل « بهانه » با مطلع:

من خامشم این ترانه از توست
وین زمزمه شبانه از توست
این گریه بی بهانه از توست
(همان : ۱/۳۶-۳)

ای عشق همه بهانه از توست
آن بانگ بلند صبحگاهی
من اندوه خویش را ندانم

غزل « آواز بلند » با مطلع:

تا با تو بگویم غم شب‌های جدایی

من عودم و از سوختنم نیست رهایی

(همان : ۱/۴۹)

وقت است که بنشینم و گیسو بگشایی
بزم تو مرا می‌طلبد، آمدم ای جان

غزل « همیشه در میان » با مطلع:

سوی تو می‌دوند، هان ای تو همیشه در میان

گرد سر تو می‌پرد باز سپید کهکشان

آینه ضمیر من جز تو نمی‌دهد نشان

(همان : ۱/۶۱-۳)

نامدگان و رفتگان از دو کرانه زمان

در چمن تو می‌چرد آهوی دشت آسمان

هر چه به گرد خویشتن می‌نگرم درین چمن

غزل « مرغ چمن آتش » با مطلع:

ای عشق تو ما را به کجا می‌کشی ای عشق جز محنت و غم نیستی، اما خوشی ای عشق (همان : ۱/۹۱)

غزل « غزل کهنه » با مطلع:

ندانمت که چو این ماجرا تمام کنی از این سرای کهن راهی کجا کنی! (همان : ۱/۱۲۳)

غزل « یگانه » با مطلع:

و گر دوباره برآیی هزار چندان

بیا که هر چه بخواهی هنوز ارزانی

(همان : ۱/۱۲۶)

همان یگانه‌ی حسنی اگر چه پنهانی

چه مایه جان و جوانی که رفت در طلبت

یا در غزلیاتی چون «عشق هزار ساله»، «گهواره خالی»، «در دام کفر» و... .

اقسام عاطفه

همانطور که می‌دانیم عواطف از لحاظ ماهیت خود قابل تقسیم نمی‌باشد زیرا در همه‌ی انسانها وجود دارد و همه‌ی ابناء آدم در آن مشترک‌اند ولی ازین بُعد که آیا معطوف الیه فرد است یا کثیر؟ قابل تجزیه می‌باشد. از اینرو عواطف را اینگونه تقسیم کرده‌اند به :

الف) عواطف فردی

ب) عواطف جمعی

الف) عواطف فردی آن عواطفی‌اند که در ساعات خاصی برای شخص واحدی پیش می‌آید و معطوف الیه نیز یک فرد مشخصی می‌باشد مثل اینکه شاعری بیاپید از عشقش نسبت به فلان شخص یا منطقه یا دیارش یاد کند یا شعری را برای شخص خاصی بسراید و احساسات خود را نسبت به آن بیان نماید. سایه به تجربه‌ها و آثار شاعری چون «شهریار» که ابتدای شاعری خویش در رشت با شعرهایش و اندکی پس از آمدن به تهران با خود او آشنا گشته است، توجه کامل دارد و سرودن اشعار، این دو برای هم حکایت از مریدی و مرادی و دلدادگی دو انسان پاک نهاد است. او در غزلی با نام «سایه سرگردان» در رشت، ۱۳۲۹، با تقدیم به شهریار این علاقه را نشان می‌دهد.

پای بند قفسم باز و پیر بزم نیست
سر گل دارم و پروانه‌ی پروازم نیست
گل به لبخند و مرا گریه گرفته است گلو
چون دلم تنگ نباشد که پر بزم نیست
به گره بندی آن ابروی باریک اندیش
که به جز روی تو در چشم نظر بزم نیست
(همان: ۱-۸/۳۰)

نیز سایه، یکی از معروفترین غزل‌هایش را در سال ۱۳۲۸ به نام «زبان نگاه» به شهریار تقدیم کرد:

نشود فاش کسی آنچه میان من و توست
تا اشارات نظر نامه رسان من و توست
روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید
حالیا چشم جهانی نگران من و توست
(همان: ۱-۳/۲۴)

سایه غزلی با نام «مرغ پریده» در دیماه، ۱۳۲۷، به استقبال یکی از شعرهای شهریار چنین سروده است.

هنوز چشم مرادم رخ تو سیر ندیده
هوا گرفتی و رفتی ز کف چو مرغ پریده (همان: ۱/۱۳)

«مجموعه‌ی سراب که دومین دفتر شعری او به شیوه جدید، و در غالب چهارپاره است که در آن مضمون تغزل، عواطف و احساسات شخصی و طبیعی و واقعی بیان شده است» (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۱۰۴). سایه در «سراب» شاعر رمانتیک می‌شود و نیز به نوعی مضمون یابی تازه می‌رسد مضمون یابی که به شکل

داستانی یا نیمه داستانی در تمام شعر او منتشر می‌شود مثلاً در قطعه‌ی «در لبخند او» او با مطلع زیر اشاره کرده .

دیدم و می آمدم از مقابل من دوش خنده تلخی نهاده بر لب پر نوش
غمزده چون ماهتاب آخر پاییز دوخته بر روی من نگاه غم انگیز . .
(ابتهاج، ۱۳۸۶: ۲۲)

در این قطعه شعر شاعر با معشوق مراوده می‌کند و با شیوه‌ی روایتی ضمن بیان حال خود و معشوق به توصیف مکان و لحظه لحظه‌ی اطوار عاشقانه می‌پردازد و در پایان از گذر عمر و جوانی شکوه سر می‌دهد.
ب) عواطف جمعی یا گروهی آن عواطفی‌اند که جمع کثیری در آن اشتراک داشته باشند مثلاً شاعری از عشق یاد می‌کند اما مشخص نمی‌سازد که این عشق مربوط به کیست. نه از عاشق نام می‌برد و نه از معشوق. یا مثلاً از فقر و بی‌عدالتی یاد می‌کند لیکن معین نمی‌کند که این فقر و یا بی‌عدالتی در کجاست به این صورت شاعر شعر خویش را فرا زمانی و فرامکانی می‌سازد.
در اواخر دهه ۱۳۵۰، غزل سایه همراه سیل خروشان تحولات جامعه ایران، از شور و اشتیاق انسانی برای رهایی و آزادی جهت گرفت. او غزل‌هایی آفرید که پیش از صبح آزادی، فردایی دیگر و جهانی دیگر را نوید می‌داد:

ای عاشقان، ای عاشقان پیمانه‌ها پر خون کنید وز خون دل چون لاله‌ها رخسارها گلگون کنید
آمد یکی آتش سواره بیرون جهید از این حصار تا بردمد خورشید هر شب را ز خود بیرون کند. . .
(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۱/۶۳)

یا در غزل «شب یلدا» با مطلع:
چند این شب و خاموشی؟ وقت است که بر خیزم
وین آتش خندان را با صبح بر انگیزم

ای سایه، سحر خیزان دل‌واپس خورشیدند زندان شب یلدا بگشایم و بگریزم
(همان: ۱/۶۵)

سایه در سروده‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی «نغمه آزادی» سر می‌دهد و به همه مزده آزادی می‌دهد:

زمانه قرعه‌ی نو می‌زند به نام شما خوشا شما که جهان می‌رود به کام شما
به شعر سایه در آن بزمگاه آزادی طرب کنید که پر نوش باد جام شما
(همان: ۱/۱)

بوی پیراهن یوسف ز صبا می‌شنوم مژده ای دل که گلستان شده بیت الحزنت

خود به زخم تبر خلق برآمد از پای آنکه می‌خواست کز این خاک کند ریشه کنت

(همان: ۸/۶۷-۵)

یا در غزل «خون بها» که با رسیدن به آزادی مزده شادی بودن را به تصویر می‌کشد و این انقلاب را مزد سختی‌ها و زحمات همه می‌داند.

ای دوست شاد باش که شادی سزای توست این گنج مزد طاقت رنج آزمای توست (همان: ۱/۶۸)
اما چندی بعد غزل‌های سایه در دایره رنج‌ها و اندوه‌های درونی و پیرامونی فرو می‌رود و باز گوینده تلاش‌های ناخوش انجام و غم انگیز می‌شود:

شب‌های ملال‌آور پاییز است هنگام غزل‌های غم‌انگیز است (همان: ۱/۸۴)

هرچند که این اندوه و تحول به مدد پرتوهای نیرو بخش عشق، دوباره جانی دیگر می‌یابد و افسون سخن شاعر به نحو فزاینده‌ای اوج می‌گیرد.

بگذار تا از این شب دشوار بگذریم آنگه چه مزده‌ها که به بام سحر بریم (همان: ۱/۱۰۰)

نتیجه‌گیری

یکی از ویژگی‌های بارز غزل امروز پُرنرنگ‌تر شدن عنصر عاطفه در شعر است. شاعر برای بیان افکار خود با زبان عاطفی به سرایش می‌پردازد. در این صورت مخاطب بیشتر با شعر انس می‌گیرد و خود را در لباس شاعر تصور می‌کند. غزلیات سایه بیشتر در سایه‌ی «من» شخصی، اجتماعی و انسانی می‌چرخد که بیشتر از هر عنصری دیگر خواننده را با خود همراه می‌سازد و به خوبی مخاطب را اقناع می‌کند. غزلیاتی که بر حیات شخصی شاعر سایه افکنده است بیشتر در حوزه عشق، وصال، هجران و همچنین رثای عزیزان و... می‌باشد که شعر شاعر را از لحاظ عاطفی پربار کرده است. اما «من» اجتماعی شاعر بیشتر در آن دسته از غزلیات نمود بیشتری دارد که شاعر در برابر حوادث از نظرگاه گروهی از هم‌سرنوشتان خود عکس‌العمل نشان می‌دهد. و او را به عنوان یک شاعر متعهد نسبت به مسائل اجتماعی نشان می‌دهد. و بطور عمیقی مخاطب را به سمت و سوی این غزل‌ها می‌کشاند. و در غزلیاتی که در سایه‌ی «من» انسانی سروده شده‌اند، خواننده با خواندن آن خود را در جایگاه شاعر مشاهده می‌کند و آن موضوع را نه فقط مرتبط با شاعر بلکه مربوط به خود نیز می‌داند.



منابع

- ابتهاج، هوشنگ، (۱۳۸۸)، سیاه مشق، چاپ هجدهم، تهران: نشر کارنامه
- ، (۱۳۸۶)، تاسیان، چاپ چهارم، تهران: نشر کارنامه.
- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۱)، سفر درمه، ج اول، تهران: انتشارت نگاه
- زرقانی، سید مهدی، (۱۳۸۴)، چشم انداز شعر معاصر ایران، تهران: نشر ثالث
- زرین کوب، حمید، (۱۳۵۸)، چشم انداز شعر نو فارسی، تهران: توس
- سعدی.....، (۱۳۷۳)، دیوان غزلیات، به اهتمام خلیل خطیب رهبر، چاپ هشتم، تهران: انتشارات مهتا
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی، از مشروطیت تا سلطنت، چاپ اول، تهران: سخن
- مجابی، جواد، (بی تا)، شعر، نه شاعر، دفتر هنر (ویژه سایه)
- مظفری ساوجی، مهدی (۱۳۸۲)، شاهد اما شوکران غزل اجتماعی معاصر از عهد مشروطه تا دهه هفتاد (۱۳۸۰)، چاپ اول، تهران: کتابسرای تندیس